۲۰. فقه هوش مصنوعی (۱۴۰۳/۰۷/۰۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - پنجشنبه، ۰۵ مهر ماه ۱۴۰۳

- خلاصه جلسه قبل
- موری سازی در اتاق چینی
  - معنای کلمه «موری»
  - نفی ذهن از ماشین در اتاق چینی
  - اشکالات دارایوس؛ در موفقیت ماشین در تست تورینگ
  - حقائق پیوسته و غیر اتمیک عالم در نظر دارایوس؛ ناخودآگاه
- تقسیم علم حضوری به علم حضوری نفسانی و عقلانی
  - حیطه ناخودآگاه؛ علم حضوری نفسانی
  - حقائق اتمیک در فضای علم حضوری عقلانی
  - ادراکات اشراقی عقلانی و تأثیر آن در پایه
  - امکان نمادینسازی حقائق، حتی ناخودآگاه

خلاصه جلسه قبل

در جلسه قبلی عارض سال قبل را در سه بخش خلاصه کردم. بخش اول که حالت محوری داشت، این بود که خداوند متعال، انسان را که خلق فرموده و فرموده «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»[1]، در وجود او، یک میکروسکوپ، ذره‌بین بزرگنما و کوچکنما داشته باشیم به‌نحوی‌که آنچه که در وجود این «تبارک الله احسن الخالقین» به ظهور و بروز می‌رسد، جایگاه خودش را پیدا کند. لذا به این موبایل مثال زدم که در دست همه هست؛ الآن از همین دستگاه‌ها چیزهای مختلفی ظهور و بروز می‌کند؛ دارد حرف می‌زند یا دارد تصویر نشان می‌دهد، ولی خب کسی که اصلاً به این دستگاه وارد نیست، نمی‌فهمد که این صدایی که دارد می‌آید، آیا از تلفن است، آیا از یک فایلی است که در اینجا ذخیره شده؟ آیا از تلفن نیست و از جایی به‌صورت مستقیم پخش می‌شود؟ کسی که هیچ خبر ندارد، تفاوت اینها را نمی‌فهمد. اما کسی که فی الجمله اجزاء این دستگاه را می‌داند، می‌گوید این پیام که آمد از سیم‌کارت بود، آن از وای‌فای(wi-fi) بود، آن از اینترنت بود، این مستقیم بود، آن فایل ذخیره شده بود؛ همه را می‌فهمد. چرا؟ چون به اجزاء این شیء آگاهی دارد. خدای متعال در این مخلوق خودش، عجائب قرار داده. الآن آن بخش اول مباحثه ما این است که بتوانیم به کل بشر یک عینکی ارائه بدهیم که اگر یک جا می‌گوییم این شأن این بشر از ورای عالم ماده دارد می‌آید، آن را ببینند. نه اینکه فقط بخواهیم با استدلالات فلسفی، استدلال کنیم و اثبات کنیم؛ اینکه خوب است و همیشه هم هست، اما آن چیزی که زمینه آن فراهم است، این است که نشان بدهیم. این محور اول عرض من است که هر چه برای آن ای علیه آن شواهد پیدا کردید، خوب است. اینکه ارائه بدهیم و نشان بدهیم که الآن این، در انسان هست و ممکن نیست در فضای هوش مصنوعی ماشین با خصوصیات و مراتبی که دارد، بتواند ظهور و بروز کند. چرا؟ چون یک شأنی از انسان است که اصلاً مال اینجا نیست و مال صنعت نیست؛ می‌خواهیم این را نشان بدهیم.

بخش دوم، مسأله تحلیل این بود که در هوش مصنوعی برای آثار فقهی، قصد و آگاهی داریم یا نه. بخش سوم هم که بررسی احکامش بود؛ یعنی اگر توسط هوش مصنوعی یک کاری صورت می‌گیرد، ضمان می‌آید یا نمی‌آید؟ چه کسی مسئول است؟ از چه کسی باید خسارت بگیرند؟

پرونده بخش اول را نباید ببندیم و باید مرتب مفتوح باشد و شواهدی که علیه یا له آن در ذهنها می‌آید را یادداشت کنیم. بخشی از آن را پارسال عرض کردم که الآن وارد شن نمی‌شوم. الآن می‌خواهم برای بخش دوم، تکمله‌ای عرض کنم. بخش دوم، این است که هوش مصنوعی از آگاهی و قصد برخوردار است تا احکام فقهی بر آن بار شود، یا نه؟

---

[1] المومنون۱۴

صوری سازی در اتاق چینی

معنای کلمه «موری»

پارسال عرض شد که مثال اتاق چینی‌ای که آقای سرل زد و مطرح کرد، خیلی علیه آن حرف زده شد و آن را در کردند و خود ایشان هم دفاعیه‌ای کرده و در بعضی از جاها هم کوتاه آمده است؛ علی ای حال، آنچه که من روی آن تأکید داشتم - خود ایشان هم مثال زده بود - مسأله توان اتاق چینی بود برای درک درست موری‌سازی و شئونات موری‌سازی و مراتبی که دارد. این چیز کمی در فضای طلبگی نیست که قدر اتاق چینی از این حیث دانسته شود. ولذا من مثال را عوض کردم و به بچه‌های مثال زدم که با انگشتانش جدول ضرب می‌کشید و به نتیجه می‌رسید، بدون اینکه اصلاً بداند ضرب به چه معنا است.

کلمه موری، مورت، فرمال و ... در زمان ما به قدری گسترده شده که من که موارد استعمال این کلمات را می‌دیدم یاد کلمه «مجرد» افتادم. «مجرد» را چند بار دیگر عرض کرده بودم. اگر کلمه «مجرد» را تحلیل مفهومی کنید، به چه معنا می‌شود؟

شاگرد: کسی که عیال ندارد.

استاد: این هم یکی از معانی است! کسی که عیال ندارد. مجردی هم که در کلاس‌های علمی، منطق و فلسفه می‌گوییم به چه معنا است؟ معمولاً می‌گویند یعنی اینکه مادی نیست؛ «رو مجرد شو، مجرد را ببین*** دیدن هر چیز را شرط است این». آن استاد در درس اسفار می‌فرمودند «این» به‌معنای هم‌شکل شدن نیست، بلکه «این» یعنی تجرد. عرف می‌گوید ظاهرش این است که «رو مجرد شو مجرد را ببین *** دیدن هر چیز را شرط است این»؛ یعنی هم شکل شدن. همانطور که می‌گویند «چون که با کودک سر و کارت فُتاد *** پس زبان کودکی باید گشاد»؛ نوعاً از شعر این را می‌فهمند. استاد می‌فرمودند این معنا منظور نیست و بد نفهمید. دیدن هر چیز را شرط است این؛ یعنی تجرد و مشارالیه آن، هم شکل شدن نیست، بلکه یعنی بدون تجرد، ممکن نیست. این فرمایش ایشان است.

خب حالا «مجرد» چه مفهومی است؟ مفهوم سلبی است. می‌بینید عده‌ای گفته‌اند «لا مجرد سوی اللّه». خب چرا؟ استدلالشان این است: می‌گویند چون اگر یک چیزی مجرد باشد، شبیه خدا می‌شود، درحالی‌که خداوند مثل و نِدّ ندارد. در کجای این استدلال خلل هست؟ مفهوم مجرد را مفهوم اثباتی گرفته‌اند؛ یک وصف ثبوتی اثباتی «خدا مجرد است»؛ اثباتی و ثبوتی. خب پس هر چیز دیگر که مجرد باشد و این وصف ثبوتی را داشته باشد، خدا می‌شود! پس «لا مجرد سوی اللّه». حالا کاری به‌دلیل دیگر ندارم. این، یک استدلال آنها است. و حال آنکه مفهوم مجرد به‌معنای برهنه است. ببینید چقدر لطیف است! لذا مفهومی به تمام معنا نسبی می‌شود. اگر کسی را از عیال دورش کنید، مجرد می‌شود. از لباس دورش کنید، مجرد می‌شود. از ریش جدایش کنید، مجرد می‌شود؛ جُردٌ مُردٌ؛ مجرد آنجا هم یعنی از این چیزها دور است. خب اگر به این صورت است، هر کجا خواستید یک چیزی را از چیزی برهنه کنید و دورش کنید، معنایش معنای سلبی می‌شود. مجرد یعنی آن چیزی که نیست x؛ باید ببینید چه چیزی را در نظر گرفته‌اید که می‌گویید مجرد است. الآن در مجردهای کلاسیک، شما ماده را در نظر می‌گیرید و می‌گویید مجرد است؛ یعنی از ماده مجرد است؛ x آن، ماده است. در مجرد به‌معنای فاقد عیال، x آن، عیال می‌شود؛ از عیال، مجرد است. نظیر این در زمان ما -قدیم این قدر گسترده نبود و الآن بسیار گسترده شده - این کلمه موری و فرمال، بسیار کاربرد دارد و صدها

مورد برخورد می‌کنید. اما اندازه‌ای که در ذهنم حاضر بود و شماره گذاشتم، تازه شش اصطلاح موری در ذهن من آمد. در همین کاربرد علمی کلمه موری، شش اصطلاح به ذهنم آمد که با هم فرق می‌کنند. صورت یعنی چه؟ نظیر تجرد؛ یعنی هر کجا شما یک چیزی را از محتوا خالی کردید، اسمش را موری می‌گذارید. کدام جهت محتوا؟ تا ببینیم. موری یعنی شکل است؛ شکلی که محتوا در آن نیست. چه محتوایی؟! سنخ محتواها فرق می‌کند.

شاگرد: یک جهت اثباتی هم فی الجمله در صورت هست. در همین شکلی که می‌فرمایید یک جور نسب در آن هست.

شاگرد2: یعنی یک شیء ثانئی در نظر گرفته‌ای که می‌گویید نیست.

استاد: اگر مواردش را ببینیم، مانعی ندارد.

شاگرد: مثلاً در نحو یک سری نسب داریم. مثل عامل و معمول. یا وزن در علم صرف یک جور صورت است. لذا جنبه اثباتی در آن‌ها داریم. نسبت‌هایی برقرار می‌شود اما مجرد از آن چیزی است که مد نظر است.

استاد: درست می‌فرمایید. الآن در ذهنمان بین کلمه صورت و کلمه مجرد تفاوت روشن می‌بینیم. ولی در همین چیزی که شما فرمودید، اگر در صورت، یک چیز اثباتی ببینیم، یعنی یک ساختار را در صورت فرض می‌گیریم و چیزی که هیچ ساختاری ندارد باشد که صورت ندارد. این را که در نظر می‌گیریم، در مجرد هم یک هویت برایش در نظر می‌گیریم که این هم جنبه اثباتی است. مجرد یعنی «الذی هو جرّد عن x». پس این هم یک جور اثباتی است. ولی قبول داریم که آن اثباتی که در مجرد است خیلی خام و خیلی مبهم است. اما آن اثباتی که در صورت هست، همانطور که فرمودید یک مؤلفه و یک ساختاری دارد. ولی خیلی اصطلاحات مختلفی دارد.

اتاق چینی، این کار را برای ما انجام می‌دهد. یعنی اتاق چینی، ذهن ما را وزیده می‌کند در شناخت موری‌سازی. در شناخت تخلیه‌های از محتوا به مراتبی که دارد؛ حالا وارد آن‌ها نشویم چون می‌خواهم چیز دیگری عرض کنم. ولی علی ای حال این‌ها خوب است و تکرارش بجا است.

شاگرد: شش اصطلاح را نفرمودید.

استاد: اگر خودتان شماره بگذارید، موری‌سازی شاید بیش از این می‌شود. مهمترین موری‌سازی‌ای که در ذهن من است - آن‌ها هم اهل فن هستند، ولی یک چیزی در ذهن من طلبه هست که بین ما و کسانی که از آن‌ها سؤال می‌کنیم تفاهم صورت نمی‌گیرد - موری‌ترین چیز، همان زبان موری محض است. زبان موری محض را خیلی‌ها از محتوا تخلیه می‌کنند، اما مثلاً می‌گویند زبانی است که در آن ثابت‌های منطقی را به کار می‌آورند، یعنی معنا را می‌آورند. مثلاً وقتی می‌گویی موری، یعنی نسبت به صدق و کذب، موری است؛ در منطق ارسطویی هم هست. می‌گویید «کل الف ب» و «کل ب ج». خب «کل الف ب» صادق است یا کاذب است؟ می‌گویید چون موری‌سازی کرده‌ایم یعنی قضیه «کل الف ب» از محتوا تجرید شده و «صورتِ فکر» شده است، صدق و کذب ندارد. صورت یعنی چه؟ یعنی به جای «الف» مثلاً انسان نگذاشته‌ایم؛ در اینجا، مادی فکر نداریم، چون صورت فکر، از محتوا - یعنی مفاد موضوع و محمول خالی شده - پس صدق و کذب هم ندارد. لذا قیاس اول و دوم و سوم و چهارم، «صورت فکر» می‌شود و استنتاج موری بود. آنجا ببینید وقتی موری می‌گویی یعنی الف و ب گذاشتیم. اما همان جا «کل الف ب» هم موری‌سازی شده؟! موری نیست و «کل» معنای خودش را دارد و سور است که هر سوری برای خودش معنایی دارد که دارد دخالت می‌کند. آیا ممکن است دستگاهی داشته باشیم که به تمام معنا موری باشد؟ یعنی سر سوزنی معنا در آنجا دخالت نکند؟ این ممکن هست یا نه؟ بله. این یک معنا است که جلوتر هم عرض کردم. حالا این باشد، ان شاء الله می‌رسیم.

نفی ذهن از ماشین در اتاق چینی

الآن چیزی که میخواهم تفاوت آن را بگویم تا بعداً روی آن تأمل کنید: ببینید؛ در اتاق چینی که این فوائد را داشت، آقایی که این اشکال را مطرح کرد - و چه بسا زمان ما هم به آن جواب دادهاند و رفتوبرگشتها شده - او این را قبول داشت که هوش ضعیفی مشکلی ندارد؛ او در هوش قوی آن بحث داشت. یک ماشین تورینگ داشتیم که تنها با نمادها کار میکرد که پاراسال صحبت شد؛ هر کدام هم در ذهن شریفتان نیست، مراجعه کنید؛ اصطلاحات رایج است. در کنار ماشین تورینگ، یک تست تورینگ مطرح بود. تست تورینگ چه بود؟ اینکه پشت دیوار یا حجابی باشد، شما سؤال میکنید و دو تا جواب میدهند. بعد از سؤالات بسیار متعدد و غامض و رفتوبرگشتهایی که انجام میدهید، نمیفهمید این دو تایی که پشت پرده هستند، کدامشان انسان است که به شما جواب میدهد و کدامشان ماشین است.

تست تورینگ این است: میگویی اگر بعد از سؤالات متعدد نتوانستی تشخیص بدهی که کدام انسان است و کدام ماشین است، این ماشین از تست هوشمندی رفوزه نشده و قبول شده و پیروز خارج شده است. به این، تست تورینگ میگفتیم. یعنی طوری باشد که وقتی ما از او سؤال و جواب میکنیم، نفهمیم کدام انسان است که دارد با ما داد و ستد میکند و جواب میدهد و کدام ماشین است.

فرض این اتاق چینی این است که ما یک ماشینی داریم که تست تورینگ را پشت سر گذاشته و قبول شده. یعنی هر چه با آن در و بدل کردیم، نتوانستهایم تشخیص بدهیم که این ماشین است یا آدم است؛ فرضش این است. آخر کار گفت سلّمنا که یک ماشینی داریم که تست تورینگ را پشت سر گذاشته. حالا این ماشین مثل ذهن ما فهم و درک معنا دارد یا ندارد؟ گفت ندارد. چرا گفت ندارد؟ گفت همانطوری که آن انگلیسیزبان که نمادهای چینی را از پشت اتاق بیرون میانداخت و با قواعدی که به آن داده بودیم، بازی میکرد و جواب میداد، ما به خیالمان یک چینیزبان بود که آن پشت بود و وقتی رفتیم، دیدیم یک انگلیسیزبان است که اصلاً چینی بلد نیست. او تست را پشت سر گذاشته است، یعنی هر چه با این انگلیسیزبان، چینی رد و بدل کردیم، قشنگ به زبان چینی جواب داد، بهطوریکه یک چینیزبان را به اشتباه انداخت که گفت مطمئناً کسی که به زبان چینی به من جواب میدهد، چینی را بلد است و درک میکند و میفهمد. ولی با همه اینها، میدانیم و او که خودش میداند و میگوید من انگلیسیزبان هستم و ذرهای هم چینی نمیفهمم و الآن هم که این کارها را کردم، نفهمیدم چه شد. فقط شما به من قواعد و نمادهایی داده بودی که رد و بدل کردم و آن چینیزبان به خیالش آمد که من چینی بلد هستم؛ اتاق چینی این بود.

خب وقتی اتاق چینی این حال را دارد و فرض گرفته که این انگلیسیزبان پشت دیوار، تست تورینگ را داد. یعنی کاملاً این انگلیسیزبان طوری رفتار کرده که چینیزبان را به اشتباه انداخت و گفت این کسی که پشت دیوار است، قشنگ از چینی سردرمیآورد و اصلاً نتوانست خودش را قانع کند که چینی بلد نیست و فقط با چند حرف الفبای چینی دارد طبق قواعد بازی میکند و جواب میدهد، ولی خود او میفهمد که با اینکه من تست را پشت سر گذاشتهام، ولی چینی

نمی‌فهمم. بااین‌حال وجدانی نشان داد که او نمی فهمد و حال اینکه عملیات را انجام می‌دهد؛ نکته مهم در حرف او این بود.

اشکالات دارایفوس؛ در موفقیت ماشین در تست تورینگ

کس دیگری که اشکال می‌گرفت، فیلسوف تحلیلی بود. آقای دارایفوس بود که مبنایش فلسفه قاره‌ای بود، اشکالاتی دارد که رنگ دیگری دارد. هفته قبل هم عرض کردم که ولو بحث‌های اینها گذشته و در زمان ما هوش مصنوعی گام‌های بعدی را برداشته، اما شما تا به‌خوبی روی مبادی فکر نکنید، گام‌های بعدی هم برای شما واضح نمی‌شود؛ مباحثه طلبگی این است.

ایشان می‌گوید من اصلاً قبول ندارم که ماشین بتواند تست تورینگ را پشت سر بگذارد و اصل این فرض بیخودی است. سرل تست را گذاشت و فرض گرفت که تست را پشت سر گذاشته و گفت فقط نمی‌فهمد، من می‌گویم اصلاً نمی‌تواند. حتی تحقق هوش ضعیف را که سرل قبول کرده بود، ایشان قبول نکرد. سه-چهار اشکال و مبادی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. ایشان می‌گوید چنین چیزی اصلاً نمی‌شود.

بله، کسی هم که زبان چینی را در و بدل می‌کند، در یک ساختار خاصی یک چینی را به اشتباه می‌اندازد که شما چینی بلد هستید. اما کسی که پشت دیوار است و با نمادها بازی می‌کند، اگر بخواهد به تمام معنا با یک انسان چینی رابطه برقرار کند، همان هم فوری می‌فهمد که او یک انگلیسی‌زبان است و چینی نمی‌فهمد؛ این حرف ایشان است و اینطور از او نقل کرده‌اند. دو-سه کتاب دارد. هفته قبل هم عرض کردم؛ او گفت یک بچه ده ساله از ماشین بیشتر می‌فهمد. بعد از اینکه از آن ماشین در شطرنج باخت، اینطور نوشت که من گفته‌ام یک بچه ده ساله از ماشین بیشتر می‌فهمد و چیز بیشتری دارد، اما ماشین می‌تواند من را شکست دهد و منافاتی بین این دو نیست؛ می‌خواست بگوید فضاها فرق می‌کند.

خب از این جمله «یک بچه ده ساله بیشتر می‌فهمد» می‌خواست چه بگوید؟ دو مطلب دارد که اصل واردآن نمی‌شویم؛ ای میدانید ای اگر نمیدانید مطالعه میکنید. یک بحث این بود که پالس‌هایی که در مغز و دماغ بشری صورت می‌گیرد و نورون‌های عصبی انجام می‌دهند به‌صورت دیجیتالی است ای آنالوگ است؟ خب زمانی‌که آن‌ها می‌گفتند در فیزیولوژی که بحث اوست، دیجیتالی فرض می‌گرفتند که ایشان می‌گفت به این صورت نیست. الآن هم می‌گویند حق با او است. یعنی الآن دیدهاند این تبادلات آنالوگ است، نه قیاسی و نه عددی و دیجیتال. دوم جهت روانی بحث بود؛ یعنی ما هم در ذهن خودمان دائم کارهایمان را با این حالات نمادو برگشت و بازی کردن با نمادهای زبانی جلو می‌بریم. به این هم بحث روانی می‌گوییم که من با این هم کار ندارم.

حقائق پیوسته و غیر اتمیک عالم در نظر داریوس؛ ناخودآگاه

آنچه که در فضای بحث ما مهم است و باید روی آن درنگ کنیم، جهت شناخت و معرفت‌شناسی آن و جهت هستی‌شناسی آن است. معرفت‌شناسی آن هم به‌دنبال هستی‌شناسی می‌آید. ببینید سؤال این است: شما که می‌خواهید مطالب را به هوش تبدیل کنید و آن هوش اینها را پیش ببرد به‌طوری‌که تست تورینگ را پشت سر بگذارد، چطور می‌خواهید مطالب را به او بدهید که این تست را پشت سر بگذارد؟ می‌گویید ما واقعیات را - هر چه هست - به او می‌دهیم؛ زید و عمرو و بکر و صفت زید و رنگ پوست او و ... . این واقعیات را به او می‌دهیم. واقعیات چیست؟ قضایای اتمیای که صادق است. «زید موجود است» این یک واقعیت است. «رنگ زید کذا است». هلیات بسیطه و مرکبه را به او می‌دهیم. می‌گویید مبنای اینکه شما می‌خواهید هوش را سر برسانید -تازه هوش ضعیف- این است که بگویید کل حقائق عالم به گزاره‌ها درمی‌آید؛ به یک چیزهای اتمی منفرد قابل صدق و کذب درمی‌آید؛ صادقٌ‌أم کاذبٌ. ایشان می‌گویند اصل این حرف غلط است. می‌گویند اصلاً واقایع و حقائق عالم، اتمیک نیست و کل عالم یک واحد به‌هم‌پیوسته است و شما بعداً در معرفت، آنها را به گزاره‌های جدا جدا ساماندهی می‌کنید؛ اما در حقیقت، این جور نیست.

به تعبیری که از او نقل کرده‌اند، می‌گوید: کسانی که گفته‌اند حقائق به‌صورت اتمیک صادق و کاذب داریم، بین عالَم و جهان مخلوط کرده‌اند؛ «world»، «universe». «universe» همان عالَمی است که خدا آفریده است؛ آن طوری که هست، اما «world» جهان انسانی است. تفاوت‌های مختلفی دارند. مثلاً در ادبیات وقتی شما می‌گویید «الدنیا» و «الآخرة»؛ «إنّما الحَیَوٰةُ الدُّنیا لَعِب و لهو» [1] این که می گویید «الحیاة الدنیا» یعنی ماه و زمینی که می‌گردد؟! اگر بخواهید این ها را بگویید، می‌گویید «للّهِ ما فی السّمٰوٰتِ والأرض» [2]. در اینجا داری جهت « universe» یعنی جهت عالَم بودن آن را در نظر داری و آیه شریفه را می‌خوانی. اما یک وقتی است که می‌گویید «إنّما الحَیَوٰةُ الدُّنیا» و «وَلَهو» و «غَرَّتکُمُ الحَیَوٰةُ الدُّنیا» [3] این هم دنیا است. اما این دنیا نه یعنی خاک، نه یعنی زمین. این دنیا، یعنی آنچنان که عالَم برای انسان مطرح است؛ دیدگاه‌هایش، فهمش، آورده‌هایش، مونوایاتش، مصنوعاتش و ... . لذا ایشان می‌گوید که انسان یک ناخودآگاه دارد، یک پس‌زمینه دارد، یک زمینه ادراک دارد که اصلاً نمی‌شود آن را به قضایا دربیاوری. مخصوصاً وقتی انسان محو می‌شود؛ اینها را دیگر او نگفته است. دیده‌ای کسی در جای تاریکی من‌غمر می‌شود و به تعبیر عرفی از خودش هم غافل می‌شود و یک صحنه یک فیلمی را دارد می‌بیند، بعد از نیم ساعت به خودش می‌آید و می‌گوید من کجا هستم؟! محو این چیزی بود که می‌دید. وقتی محو این صحنه است، یعنی اینجا دیگر کاری با قضیه و ... ندارد. او تمام وجودش، خودآگاهش، نیمه‌آگاهش، ناخودآگاهش - همه - دست به دست هم داده‌اند تا این را تحلیل کنند. آخر کار هم این صحنه خوب یادش هست. وقتی

می‌خواهد خیلی از آن‌ها را بگوید، می‌بینند اصلاً نمی‌توانند آن‌ها را به قضیه دربیاورد. احساساتی را از آن درک کرده که هر چه بخواهد آن‌ها را به قضیه بگوید، می‌بینند نمی‌شود به قضیه گفت. حال خود این، تاریخ مفصلی دارد. یکی از کسانی که در قرن بیستم در این جهت خیلی تأثیر داشته، ویتگنشتاین است که دوره اول و دوم دارد. زبان تصویری و بازی‌های زبانی؛ در ابتدا وقتی رساله منطقی-فلسفی را نوشت، در همان بخش اول گفت عالَم حقائق اتمیک دارد. بعد از ده سال خودش دوباره خودش را در کرد که می‌گوینِد «وی‌ت دوم». خودش خودش را در کرد و گفت اینطور نیست. یکی از کارهای مهمی که انجام داده‌اند همین ایشان بود.

شاگرد: فرقی که بین عالم وجهان گذاشته یعنی جهان را صورت عالم می‌بینند؟

استاد: بله، می‌گویی عالَم، آن واقعیات است و جهان، آن چیزی است که ما الآن داریم. دیده‌ایی که می‌گوینِد «برای خودش عالَمی دارد». «رب العالمین» هم از همان‌هایی است که در روایت هم دارد. «رب العالمین» یعنی رب العالمین تک تک نفوس؟ ای یعنی رب العالمین یعنی عوالم مخلوق؟ عالمین همه این‌ها را می‌گیرد. ولی در این فضا، ایشان می‌گوید واقعیات که غیر از جهان ما انسان‌ها است، هستی‌شناسی آن‌ها اتمیک نیست. وقتی ما در خودمان آن‌ها را بازتاب می‌دهیم و پدیدارشناسی صورت می‌گیرد و برای ما نمود پیدا می‌کند، تازه در یک بخشی، آن‌ها را به قضیه تبدیل می‌کنیم و بنابراین، این «جهان» شد و معرفت‌شناسی هم که ادراک ما از این عالَم است، باز دو بخش مهم دارد: بخشی از معرفت‌شناسی که قابل پیاده شدن به نرم‌افزار هست و بخشی از آن نه. بنابراین جدول صدق و کذب منطق گزاره‌ها که به صورت مکانیکی عمل می‌کند، منطق مختصری است. منطق گزاره‌ها از تمامیت هم که برخوردار است، فقط همان بخش گزاره‌ها را عمل می‌کند. اما منطق‌های بعدیش دیگر تمامیت ندارد با آن اصطلاحاتی که خودشان دارند.

شاگرد: چون این عالَم، اتمیک شد، نمی‌توانند بشناسد، اما خب اگر جهان، اتمیک شد، آن را می‌توانند بشناسد یا نه؟

استاد: ببینید وا می‌گویی اساساً حقائق عالم، اتمیک نیست. در جهان هم می‌گویی که ما یک ضمیر ناخودآگاه داریم که آن بستری است که زمینه ادراک ما است و در آن زمینه ما درک می‌کنیم. به عبارت دیگر هر قضیه‌ای که در ذهن شما بیاید، محال است بدون آن پس‌زمینه‌ای که نفس شما در آن پس‌زمینه فکر می‌کند و درک می‌کند، آن قضیه بتواند نمود پیدا کند. ولذا شما نمی‌توانید آن پس‌زمینه را نمادی کنید. نمادها منفرد هستند و باید تحت بازی با نمادها جلو بروی‌م. شما در انسان چیزهایی دارید که اصلاً به نماد درنمی‌آید. و لذا می‌گوید من گفتم یک بچه ده ساله چیزی دارد که از ماشین بیشتر می‌فهمد. یعنی ضمیر ناخودآگاه دارد؛ یک «context» و زمینه بیرونی‌ای دارد که با مجموعه آن‌ها دارد فیلم می‌بینند و جهان را درک می‌کنند.

شاگرد: در واقع اشکال اصلی ایشان این است که درک، یک امر مجرد است؟

استاد: در اینجا «holism» می‌گویند، یا در روان‌شناسی، گشتالت «Gestalt» می‌گویند؛ کل‌گرا هستند. یعنی می‌گویند این جور نیست که ما حقائق را به دید تحلیلی به منفردها برگردانیم و واقعیت، خلاف این است؛ کل، کل است. کل به عنوان یک کل، یک واحد است.

خب ببینید این حرفی که ایشان می‌زند و راه‌کاری که بعداً ارائه داده، در همان محدوده‌ای بوده که ایشان می‌فهمد. اگر به دنبال مطالعه آن بروید، ده‌ها مقاله نوشته شده است.

شاگرد۲: این به نسبیت حق برنمی‌گردد؟

استاد: نه، نمی‌خواهد مسأله نسبیت را بگوید؛ نسبیت و مطلق بودن یک فضا است که بحث دیگری است. ایشان می‌خواهد بگوید حتی در یک قضیه مطلقی که می‌پذیری‌م، درک ما نسبت به

آن، بدون پشتوانه ضمیر ناخودآگاه و آن شبکه زیرین، محال است؛ این را می‌گوید. نمی‌خواهد بگوید که من می‌گویم مطلقها را کنار بگذارید و نسبی بشوید، بلکه می‌گوید مطلقهایی را هم که درک می‌کنید، آن مطلقها بدون این ضمیر ناخودآگاه و بدون این پشتوانه و بدون این «context» محال است.

---

[1] محمد۳۶

[2] لقمان ۲۶

[3] الجاثیه ۳۵

تقسیم علم حضوری به علم حضوری نفسانی و عقلانی

حیطه ناخودآگاه؛ علم حضوری نفسانی

شاگرد: منظور او، فهم پیشامفهومی نیست؟ یک علم حضوری را نمی‌گوید؟ قبل از اینکه تبدیل به قضیه و علم حصولی شود.

استاد: من قبلاً یک تقسیم‌بندی کرده بودم که در کلاس‌های طلبگی هم خیلی مرسوم نیست. شاید اینجا هم گفته باشم. من عرض کردم چنین به ذهن می‌آید که ما دو جور علم حضوری داریم: علم حضوری در فضای نفس و علم حضوری در فضای عقل. شواهد روشنی هم دارد. این چیزهایی که سرل گفت و خیلی از فلاسفه ذهن به دنبالش هستند، در هوش مصنوعی به دنبال حالات ذهنی انسان هستند؛ آگاهی و امثال آن و همچنین علم حضوری‌ای که شما می‌گویید که ناخودآگاه او یک جور علم حضوری است. بعداً جواب‌هایی که نسبت به حرف‌های او به ذهنم می‌آید را عرض می کنم. اینطور نیست که بگویم کل حقائق را نمی‌توان سمبلیک کرد. چرا نمی‌شود؟! شواهدی هم هست. اتفاقا خداوند متعال، خالق عالم به ما خبر داده که من کل حقائق را در کتاب خودم آورده‌ام. در کتاب خودم آورده‌ام، به چه صورت؟ تدوینی تکوینی است. اگر متن تکوینی باشد، مانعی نیست. گاهی می‌گوییم متن تکوینی، کتاب الهی است؛ در این حرفی نیست و آن، مانعی ندارد. اما یک وقتی می‌خواهیم بگوییم غیر از متن تکوینی که کتاب تکوینی الهی است، خداوند متعال آن تکوینی را تدوینی هم کرده است که آن تدوینی، قرآن کریم می‌شود که لایتناهی است. خب اگر اشکال او وارد باشد، که این حرف‌ها کنار می‌رود. یعنی حقائق اتمیک نیستند و کل حقائق عالم به صورت کلگرا، یک بسیط واحد است و حال آنکه خداوند متعال اینطور کرده است.

بعد هم این دو علم را که عرض می‌کنم؛ ببینید اگر ضمیر ناخودآگاه را در محدوده علم حضوری نفسانی در نظر بگیریم، خیلی حرف‌های دارایفوس خوب جلو می‌آید؛ زمینه و درک ما و ... . حتی وقتی به نمادگراها اشکال کرده بود، بعد که پیوندگرائی درآمد، بر مبنای پیوندگرائی یک اشکال به آن‌ها وارد کرد و گفت شما‌ها راه خوبی رفتید و اشکالات قبلی من را جواب دادید، اما تعمیم را نمی‌توانید حل کنید ای مشکل چارچوب‌ها را نمی‌توانید حل کنید؛ Frame problem؛ مشکل چارچوب که حال توضیح آن را بعداً عرض می‌کنم.

در جلسه قبل عرض کردم که مثل من طلبه دارم پایه را از گلیم درازتر می‌کنم. بالای پنجاه سالگی این‌ها را تازه دارم بررسی می‌کنم. ولی خب عرض کردم بهانه‌ای می‌شود شما که در سن جوانی هستید، این‌ها را بشنوید و به دنبالش بروید.

حقائق اتمیک در فضای علم حضوری عقلانی

اگر علم حضوری نفسانی را ملاحظه کنیم، خیلی زرق و برق دارد. اما اگر بگوییم ما دو جور علم حضوری داریم، در علم حضوری در فضای عقل حرف دارفوس خیلی پیشرو نیست. در فضای عقلانیات واقعاً حقائق اتمی قابل انکار نیست و قشنگ میتوان برای آنها حرف زد و فضایش هم که مادی نیست.

شاگرد: این مربوط به اولیات است؟

استاد: نه، اولیات که مربوط به علم حصولی است.

شاگرد: منظورتان مثالاً محال بودن اجتماع نقیضین است؟

استاد: اجتماع النقیضین مستحیلٌ، حصولی است.

شاگرد: در فضایی که انسان خودش را میبابد که خودش غیر از این نیست.

استاد: منظور من شهود کردن واقعیت آن توسط عقل است. اما وقتی تبدیلش میکند و میگوید «التناقض محال»، این، قضیه است و علم حصولی است. اگر به راحتی بتواند آن علم حضوری را به قضایای تبدیل کند، ما به آن، اولیات یا بدیهیات میگوییم. ولی علی ای حال این را بفهمیم که ما یک علم حضوریای داریم که ریختش ریخت حضور عقلانی است، نه حضور احساس. اگر فضای طلق ابنسینا را یادتان باشد، عرض کردم که آن تجردی که شما احساسش میکنید، تجرد نفسانی است. علم حضوری نفسانی است که ابنسینا گفت انسان را در فضای طلق قرار بدهید و الاّ در جایی که عقل میخواهد به علم حضوری تعقل کند، نیازی به احساس و نیاز به بدن و نفس ندارد. ولو فعلاً تا زمانیکه در اینجا هستیم، محتاج هستیم. فلاسفه مشاء تقسیمبندی رباعی خوبی داشتند؛ میگفتند عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد. عقل مستفاد دیگر کاری به بدن ندارد؛ عقل مستفاد به این صورت است؛ علم حضوری به معقولات است. لذا بعداً عرض میکنم که از نظر طلبگی اشکالات ایشان خیلی پر زرق و برق است، اما روی مبانیای که اینها میگویند؛ همان چیزی که استادش هایدگر گفت: دازاین(Dasein). دازاین ِاو باید بررسی شود؛ این خصوصیاتی که الآن صحبت میشود، بهصورت مبهم است و آن اصطلاح، قابلیت این را دارد که ما آن را به اشراقمحور و پایهمحور تقسیم کنیم. یعنی او در مبانی خودش حتماً قسم نخورده که باید مبانی ما فقط فیزیکالیسم باشد. آنها اینطور نیستند.

پس اشکالی که ایشان داشت، این است: میگوید هوش مصنوعی ممکن نیست تا آخر کار بتواند تست تورینگ را پشت سر بگذارد. یعنی وقتی شما با یک ماشین و انسان روبرو میشوید، یک بچه ده ساله انسان، از ماشین خیلی بیشتر دارد؛ ولو در محدودههای که ماشین کار انجام میدهد، میتواند دارفوس را مثلاً در شطرنج ببرد، اما اینکه همه چیز ِکار نیست. بچه ده ساله، چیزهایی

دارد که وقتی شما با آن تماس می‌گیرید، می‌بینید چیزهایی می‌فهمد که آن (هوش مصنوعی) کم‌بود دارد. البته اینها را در دهه ۶۰ و ۷۰ گفته. بعدش هم خیلی تاریخ جالبی دارد.

ادراکات اشراقی عقلانی و تأثیر آن در پایه

شاگرد: ادراکات عقلی که طبق مبنای شما اقتضایش اشراقمحور است، آنها میتواند در فضای پایه دربیاید؟ بحث کلیات است.

استاد: آن بحث خوبی است. لوح نفس که میگوییم چند شأن دارد. وقتی این بحثها مطرح میشود، انسان چیزهایی از کلمات علماء بزرگ یادش میآید؛ مثل من طلبه همین هستم؛ یک چیزی از علماء شنیدهام که محضر شما بازگو کنم. مرحوم حاجی سبزواری کتابی دارند به نام «اسرار الحکم» که فارسی هم هست. کتاب خیلی خوبی است؛ من از جلوتر از آنجا یادم هست. ایشان دستهبندیهای خیلی زیبایی دارند. نمیدانم کجا فرمودند و همینطور در ذهنم ماندهاست که فرمودهبودند عالم ملکوت چهار شأن دارد؛ ملکوت اَیمن که خودش دو بخش است؛ ملکوت اَیمن اعلی و ملکوت اَیمن اسفل. و همینطور ملکوت اَیسر ؛ملکوت ایسر اعلی و ملکوت ایسر اسفل. خیلی جالب است. به فرمایش ایشان، خداوند متعال انسان را طوری قرار داده که وقتی ترصد کند و راصد شئونات خودش باشد که خداوند برایش قرار داده، میبیند که آلآن در ما یک چیزهایی هست که برای ملکوت ایمن اعلی است که بویی از آن به اینجا آمده. یک چیزهایی هست که برای اسفل و ایسر است. تعریفی هم که حاجی ارائه میدهند باید دیده شود. اینکه شما میفرمایید اشراقمحور است؛ اشراق از عالم بالا برای انسانی که در اینجا هست صورت میگیرد، ولی اشراق، یک محلی میخواهد که آن اشراق را بگیرد. مُشرق، فاعل اشراق است. مستشرق داریم یا نداریم؟ یعنی کسی که استشراق کند و در یک موطنی آن اشراق را ثبت کند و جلا بدهد. هنوز خیلی مفصل نشده که این بخش را عرض کنم و بهصورت اشاره عرض میکنم. علم حصولی یکی از آنها است و چه شئوناتی دارد. یعنی وقتی یک نوری از عالم بالا در انسان اشراق میشود، خداوند متعال در وجود ما یک بستری فراهم کرده که آن نور در اینجا دوباره ساماندهی مجدد میشود. ولذا میگویند گاهی کسی که یک مکاشفه و فهمی داشته، نتوانسته بهخوبی پیادهسازیش کند و در پیادهسازی آن خطا کرده است؛ آن چیزی را که دیده، درست دیده، اما وقتی میگوید، غلط میگوید و غلط پیادهمیکند. بنابراین آنچه را که شما میگویید، باید به محلی بیاییم که آن اشراق صورت میگیرد. باید اینها را جدا کنیم. آلآن هم زمینه این جدا کردنها هم فراهم است. پس مانعی ندارد که یک ادراکات حصولیای داشته باشیم که در عین حال که علم حضوری نفسانی نیست -بهمعنای احساس آگاهی نیست- نفس آن اشراق از بیرون هم نیست، بلکه بازتاب و تأثیری است که آن اشراق ملکوتی در نفس مستشرق از خودش باقی میگذارد. بخشی از آن بدون دخالتهای او است و بخشی هم با دخالتهای او است.

امکان نمادین‌سازی حقائق، حتی ناخودآگاه

بنابراین ایشان یک اشکالی در اصل هوش ضعیف داشت. اصل حرف او این است: ایشان می‌گوید انسان زمینه‌ای دارد که دارد در آن زمینه فکر می‌کند؛ این، مطلب درستی است و نمی‌توان آن را انکار کرد. اما این‌که به‌طور مطلق بگوییم چون ما زمینه داریم و چون ناخودآگاه داریم، پس کلگرائی محض باشد، به این معنا که نتوانیم حقائق را به‌صورت منفرد دربیاوریم و گزاره‌هایی که در مقاله اندیشه فرگه به‌عنوان وجودهای عینی مجرد می‌گفت، این‌ها را نتوانیم سامان‌دهی کنیم، مشکلی ندارد. حتی خلجانش در ذهن من هست -هنوز ادعایش را ندارم- که هیچ امری در ناخودآگاه بشر نیست الا این‌که می‌تواند برگردد و سمبلیک شود؛ این خلجانش در ذهن من هست و لذا گفتم شواهدی از بیانات ثقلین در این باب هست. الآن ایشان نگاهی کرده و گفته نمی‌شود. لذا در اول کار که با طمطراق علیه این‌ها می‌رفت، وقتی پیوندگرائی و شبکه‌های عصبی درآمد، گفت آن اشکالاتی که من می‌کردم به راه شما وارد نیست. بعد فقط مشکل تعمیم را مطرح کرد ای آن مشکل چارچوب(frame) و این‌که می‌شود ای نمی‌شود مطرح باشد، باید بحث شود. بعداً خودش یک گزینه‌ای را پذیرفته که با این چیزهایی که عرض کردم، قابل رفت‌وبرگشت است. این حاصل این بحث است.

شاگرد: این‌که از داریوش بحث می‌کنیم به این خاطر است که اگر به مادیگرا بگوییم، حرفش را قبول می‌کند؟

استاد: مادیگرا به‌معنای فیزیکالیست نیست. یعنی فلسفه او مبتنی بر فیزیکالیسم نیست. یعنی اگر یک فیزیکالیست بتواند به او نشان بدهد که این چیزی که شما ناخودآگاه می‌گویی، من تمام حالات انسان را به حالت فیزیکال فروکاهیدم، فلسفه او ابائی از این ندارد؛ یعنی به شرط لا از فیزیکالیسم هم نیست. فلسفه او آن چیزی است که چیزی را بیان می‌کند که اگر فرض گرفتیم قابل فروکاهیدن باشد، او هم می‌گوید حرف من منافاتی با این ندارد و اگر هم بگویی غیر از حالت فیزیکالیسم است، او هم می‌گوید آن‌چه که من گفتم، منظورم شأن جهان انسان بود و این‌که آن جهان انسانی فروکاهیده بشود ای نشود، من این را می‌گویم.

والحمد لله رب العالمین